

سلسله مباحث تفسیری
دوره آموزشی تخصصی تفسیر موضوعی قرآن کریم

استاد محمد رضا شایق

جلسه پنجم – دوره دوم
(1385/10/13)

صندوق پستی:
891953171

www.vela.ir

واحد تفسیر دفتر فرهنگی
هیئت انصار ولایت دارالعباده یزد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دو تا مشکل را در جلسه قبل پاسخ گفتیم. آخرین مشکل این بود که دینی که در 1400 سال پیش آمده چگونه می تواند پاسخی نیازهای بشر عصر جدید باشد؟ با توجه به وجود تفاوت‌های بسیار زیاد در ابعاد زندگی انسانهای عصر حاضر و انسان زمان نزول اسلام و قرآن، چگونه می توانیم آنرا جواب داده و توجیه کنیم؟

این اشکال از اشکالاتی است که مدت زیادی است بر سر زبان بعضی از مخالفان ما و بعضی از افراد فریب خورده، افتاده است و در نوشته ها و صحبت هایشان گاهی به این مطلب تصریحاً و تلویحاً اشاره دارند. و لازم است که هر فرد متعهد به اسلام جواب بسیار روشن و ثابتی برای این سؤال و اشکال داشته باشد.

اولین مطلبی که در رابطه با جواب این اشکال گفته می شود این است که «مفاهیم کلی همیشه ثابتند و هیچ وقت تغییر نمی کنند». در زمینه علوم مثلاً اینکه مجموع زاویه های داخلی یک مثلث 180 درجه می شود، این قانون، زمان فیثاغورث همین طور بوده و اکنون نیز همین گونه است. قرار نیست تغییر کند. با بزرگ و کوچک شدن مثلث هم این قاعده و قانون هیچ تغییری نخواهد کرد. اینکه دو ضربدر دو، نتیجه اش چهار است، این همیشگی است. قوانین ثابت و لایتغیر عالم همیشگی اند. قانون جاذبه نسبت به یک شمشیر، که سلاح قدیمی است و نسبت به یک توپخانه که سلاح جدید است، یک جور عمل می کند.

در بُعد اخلاق: مفاهیم اخلاقی و ارزشهای انسانی با گذشت زمان عوض نمی شوند. اینکه صداقت خوب است، اینکه امانت داری خوب است، اینکه نباید دروغ گفت و خیانت کرد، اینکه حق یتیم را نباید خورد، اینکه حق مردم را باید ادا کرد، اینکه به والدین باید احترام گذاشت، اینکه باید به عدالت امر کرد، اینها چیزهایی نیست که با پیشرفت و عقب گرد و... تغییر کنند. مگر اسلام چه گفته است؟ مثلاً اسلام گفته است «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**»¹ «**وقتی پیمانی بستید به آن وفا کنید**» حالا زمانی این پیمان، پیمان بیع است. یک وقت نخلستان می خردند و می فروشند. یک وقت دو شرکت بزرگ هواپیما می خردند و می فروشند. مفهوم تغییری نکرده، مصداق تغییر کرده است. «**تغییر مصداق هیچ مشکلی برای مفهوم ایجاد نمی کند**». آنها که این اشکال را به مامی گیرند، مثلاً باید قدیمی بودن را اینگونه تفسیر کنند: دینی که 1400 سال پیش آمده، امر به راستگویی کرده، الان قرن جدید است باید دروغ گفت، دروغ مُد است، یا دین 1400 سال پیش گفته است، خدمت به مردم، اینها دیگر کهنه شده است الان باید بمب اتم روی سر مردم ریخت. دین 1400 سال پیش گفته است: ادای حق بندگان خدا، الان باید حق مردم را چپاول کرد. والا اگر بگویند که اینها ارزشهای اخلاقی و انسانی اند و با گذشت زمان تغییر در ارزش بودنشان ایجاد نمی شود مگر اسلام به غیر از این دعوت کرده است؟! در بُعد فقهی و حقوقی: مثلاً یکی از قواعدی که اسلام آورده است قاعده ی «**نفی □ ضرر**» است. جریان از این قرار است: شخصی به نام سمره بن جندب (یک آدم منافق متلون پوست به ظاهر مسلمانی بود.) حتی برای رسول گرامی اسلام هم احترام لازم را قائل نبود.

¹ - مائده آیه 1

بی ادب بود بعداً هم جزء یاران معاویه شد و جعل حدیث می کرد)، این شخص یک درخت نخل خرمایی در خانه یکی از انصار داشت. به بهانه ی سرکشی از نخل بی اجازه (با بودن همسر و دختر آن مرد) وارد خانه او می شد. به هر حال همسر و دختر آن انصاری مکشوفه الرأس بودند و اعتراض می کردند که چرا صدا نمی زنی؟ خیر نمی دهی؟ می گفت: می خواهم به نخلم سرکشی کنم و به شما ربطی ندارد. این شخص انصاری خدمت رسول گرامی اسلام آمد و گفت: یا رسول الله! به ایشان بگویید حداقل یک «یا الله» بگوید، اینطور غافلگیرانه وارد نشود. حضرت به او گفتند، قبول نکرده و ابا کرد. حضرت فرمودند: بیا من یک درخت نخل بیرون از این خانه به تومی دهم، تو این درخت را به من واگذار کن. گفت: نه، من این کار را نمی کنم. فرمودند: دو تا نخل به تو می دهم. گفت: نه این کار را نمی کنم. سه تا و چهار تا و ... تا چهل نخل هم رسید! حضرت گفتند: چهل نخل به تو می دهم، تو این نخل را به من بده. گفت: معامله نمی کنم. حضرت گفتند: یک نخلی در بهشت برای تو ضمانت می کنم گفت: نه یا رسول الله! معامله نمی کنم حضرت فرمودند: «**لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِی الْإِسْلَامِ**» «در اسلام حکمی که متضمن ضرر رسیدن به یکدیگر باشد، وجود ندارد.» بعد به انصاری فرمودند: آن نخل را از جا بیرون بیاور و در کوچه بینداز. او هم نخل را از جا بیرون آورد و در کوچه انداخت و گفت: حالا بیا و به نخلت سرکشی کن! قاعده «نفی ضرر» از اینجا بیرون آمد. (حدیث معروف: «**لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِی الْإِسْلَامِ**»)

در اصطلاحات فقهی قاعده ای داریم به نام «**قاعده سلطنت**». قاعده سلطنت این است که شما بر مالی که دارید مسلط هستید. «**أَلِنَاسُ مُسْلِمُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ**» «مردم اختیار مال خود را دارند.» مادامی که در مصارف غیر شرعی و خلاف شرع مصرف نکردند حقشان است که در هر موردی خواستند، مصرف کنند. مثلاً شرکتی چندین سال روی طراحی سی دی زحمت کشیده و به اندازه یک کتابخانه، کتابهای مفید وارد این سی دی کرده است، مثلاً ده میلیون تومان خرج کرده است و حالا این سی دی را به بازار ارائه کرده و قصد هم دارد که از این سی دی استفاده ی اقتصادی بکند و بهره ی زحمتش را برد. من هم بروم یک عدد از این سی دی را بخرم و بعد هم بگویم این که مال خودم است من می خواهم این را رایت کنم و بعد ده هزار تا تکثیر کرده و بین مردم پخش کنم و استناد کنم به این قاعده که: «**أَلِنَاسُ مُسْلِمُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ**». این مال خودم است، آیا این کار شرعاً جایز است؟!»

در اصطلاح فقهی می گویند: «**قاعده نفی ضرر بر قاعده سلطنت حاکم است.**» یعنی قاعده ی سلطنت تا زمانی است که با قاعده نفی ضرر تعارض پیدا نکند. درست است که مال شماست، پول داده و این سی دی را خریده اید، اما شما دارید به آن شرکتی که با زحمت این سی دی را تهیه کرده، ضرر می زنید. و چون در اسلام ضرر و ضرار نیست شما حق این کار را ندارید. در احکام فقهی گفته می شود: «**خيار رُویت**» مضمون آن، این است که: «شما می توانید جنس را غیباً بخرید، واجب نیست آن را دیده و بعد بخرید» مثلاً از شخصی که می خواهد خانه اش را بفروشد می خواهید که خانه اش را توصیف کند. او هم از خصوصیات خانه اش برای شما می گوید و حتی نقشه خانه را نیز برای شما می کشد. شما هم بعد از شنیدن توصیفات می گوید خوب است و می خرید. فردا که برای دیدن خانه می روید می بینید خیلی با آن چیزی که آن

آقا گفته ، متفاوت است . در اینجا شارع مقدس یک حقی برای شما گذاشته است به نام « **خيار رُؤیت** » به محض اینکه کالا را رؤیت کردید و دیدید خلاف وصف فروشنده است فوراً می گوید : «فسخ کردم .»

این قانون چه فرقی می کند که الان باشد یا 1400 سال پیش؟ این قانون را می شود در مورد گوسفند اجرا کرد، در مورد اسب و قاطر اجرا کرد، در مورد هواپیما هم اجرا کرد، اصلاً چه ربطی است بین پیشرفت و عدم پیشرفت؟! مگر مفاهیم کلی با پیشرفت جهان عوض می شوند؟

ما وقتی می گوئیم: مجموع زاویه های داخلی یک مثلث، 180 درجه است، دیگر فرقی میان اینکه مثلثها کوچک یا بزرگ باشند، نیست. مثلث هر چه هم طولش زیاد باشد مجموع زاویه های داخلی اش 180 درجه می شود و این ربطی به پیشرفت ندارد.

یا « **خيار عِبْن** » که یکی از اقسام خيارات در بیع است. اینکه شما بعد از خرید و فروش متوجه بشوید که این آقا اجحاف کرده و گران به شما فروخته است، شما حق فسخ دارید. حالا می خواهد قاطر فروخته باشد، اسب فروخته باشد یا ماشین .

یا بحث «**جُعَاله**»: در زمان قدیم یک نفر، بچه اش، اسبش، ... گم می شد می گفت: ای مردم، هرکس اسب مرا تا فلان ساعت پیدا کرد و به من تحویل داد، دو دینار به او به عنوان دستمزد می دهم. فردی هم می رفت می گشت و اسب را پیدا کرده، می آورد و می گفت اسب را بگیر و دو دینار را بده . الان که عصر جدید است آیا می شود این قانون را اجرا کرد؟ بله با قرارداد جُعَاله. مثلاً هرکس حاضر شود مزرعه پسته ایجاد کند یا کارگاه تولید قالی بزند یا کارخانه ماشین سازی راه اندازی کند ما این مقدار به او وام می دهیم به شرط اینکه این کار را بکنند. این می شود جُعَاله .

اصلاً با تغییر مصداق، قوانین عدل فرقی نمی کند. دو تا دوتا دانه گردومی شود چهارتا. دو تا دوتا هواپیما هم می شود چهارتا. آیا می توانیم بگوییم نه، این چون هواپیماست دو تا دوتایش می شود شصت تا؟! آن چون گردوست می شود چهارتا! هیچ فرقی نمی کند. این مغالطه است که بگوییم قوانین اسلام مخصوص 1400 سال پیش است، الان نمی شود اجرا کرد. مگر اسلام گفته من تصریح می کنم این قوانین فقط مال همین چیزهایی است که الان موجود است ، اگر چیزهای جدیدی آمد این قوانین در موردش جاری نیست؟ آیا اسلام این را گفته؟! اسلام گفته : وقتی که وزن می کنید کم، وزن نکنید، کم فروشی نکنید دیگر نگفته است گردو باشد ، بادام باشد، یا چیز دیگری باشد. هر چیزی می خواهد باشد .

نکته : هزار سال قبل از اینکه اصول مهم حقوق امروز بین الملل، اجرا شود و بشر به اینها راه پیدا کند ، اسلام این قوانین را اجرا کرده بود. شاید اگر امروز برای شما گفته شود، بگویید اینها که چیز ساده ای است . ولی باور کنید ساده نیست ! قرنها برای اینها زحمت کشیده شده تا بشر به اینها راه پیدا کرده است. قبل از اینکه دوران رنسانس در اروپا شروع شود(در قرون تاریک وسطی) اروپائیان در بُعد حقوق و در مسائل قضایی یک رویه هایی داشتند. مثلاً اگر شخصی علیه دیگری ادعایی می کرد که این فرد مال من را دزدیده است، دادگاه به مدعی نمی گفت شما یک بینه بیاور و اصل بر برائت است. اصلاً اصل برائت مفهومی نداشت. اصل بر اتهام

بود! حالا چطور باید از این اتهام تبرئه شود؟ یکی از راه های تبرئه این بود: یک آهن تفتیده ای را به دست متهم می دادند و می گفتند نه قدم یا ده قدم راه برو! آهن تفتیده، دست را می سوزاند و پوست دست تاول می‌کشد. بعد او را در اتاقی زندانی کرده و می گفتند: اگر دستش عفونت کرد، این نشاندهنده این است که او مجرم است و اگر دستش عفونت نکرد معلوم است که این مجرم نیست!! بیچاره اگر دستش عفونت می کرد، مجازاتش هم می کردند و وقتی می پرسیدند که چه دلیلی برای این کار دارید؟ می گفتند: چون خدا بی گناه را نجات می دهد. این هم منطقتشان بود! برای این موضوع کتابها نوشته اند، استدلالها کرده اند!

راه دوم این بود که یک استخر آبی داشتند. شخص متهم را در داخل آب می انداختند. اگر زیر آب می ماند و فوراً روی آب نمی آمد، می گفتند این بری است، چون آب او را گرفت، برائت دارد! او را آزاد می کردند. اگر فوراً روی آب می آمد می گفتند: مجرم است و مجازاتش می کردند!

شما فکر می کنید که اصل برائت امروز به سادگی در جوامع بشری جا افتاده است؟ امروز اصل برائت یک اصلی است که تمام نظام های حقوقی جهان قبولش دارند. هزار سال قبل از اینکه این واژه در حقوق اروپا راه پیدا کند، اسلام آن را اجرا کرده بود. اصل برائت یک اصل اسلامی است.

یکی دیگر از مشکلات اینها این بود که اگر مجرمی فرار می کرد یا می مُرد، جرمش به ارث می رسید. دلیلش را می پرسیدند. می گفتند: کسی که مالش را به ارث می برد، جرمش را هم به ارث برد! این هم منطقتشان بود. مثلاً پدرش قتل نفسی کرده بود، فرار کرده بود، پسر را گرفته و به جای پدر اعدام می کردند! سالها و سالها در قاره ی اروپا و بعضی از کشورهای جهان مثل چین این قاعده اجرا می شد. اما با آمدن تحول صنعتی و علمی در قاره اروپا، به جای این اصل قانون دیگری آمد به نام: «**شخصی بودن مجازات**». هزار و صد سال قبل از این، اسلام این قانون را اجرا کرده بود. چند جای قرآن تصریح کرده است. «**وَ لَا تُزْرُ وَاٰزْرَةَ وَاٰزْرُ** **اٰخِرِي**»^۱ «هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی گیرد.» ما روایات بسیاری از معصومین و پیامبر گرامی در این خصوص داریم، خوب اگر این دین مال 1400 سال پیش است شما چطور شد که در نهایت تسلیم اصول حقوقی این دین شدید؟

یکی دیگر از قوانینی که آنها در دوران قرون وسطی در زمینه حقوق داشتند، این بود که برای انسانها طبقات مختلف قائل بودند. مثلاً اشراف زادگان، طبقه متوسط، یا قشر فرو دست. اشراف زادگان هم طبقه طبقه بودند و قوانینشان هم فرق می کرد. هرچه پایین تر می آمد مجازاتها سنگین تر می شد. وقتی تحولات رنسانس به وجود آمد کم کم بشر به این نتیجه رسید که انسانها در مقابل قانون مساوی اند. امروز قاعده «مساوات قانونی» در همه نظامهای حقوقی جهان پذیرفته شده است. اگر چه در عمل آنطوری نیست که باید باشد. اسلام هزار سال قبل، این را اجرا کرده بود. «**حقوق اقلیت ها**»: امروز در دنیا یکی از اصول پیشرفته، رعایت حقوق اقلیت هاست. شما ببینید در کجا مثل اسلام حقوق اقلیت ها رعایت شده است؟

امیر المؤمنین (ع) روزی (در زمان خلافتشان) در کوچه زره شان را در دست یک مسیحی دیدند گفتند : این را از کجا پیدا کرده ای ؟ این زره من است . گفت : نه یا علی ، من این زره را خریده ام و مال خودم است . حضرت گفتند : من زره ام را می شناسم . حضرت گفتند : من که نمی توانم از این زره بگذرم ، برای من خیلی ارزش دارد و اگر بخواهم آن را از تو بخرم پول ندارم . مجبوریم پیش قاضی برویم . او که می دانست حضرت مدرک ندارد ، قبول کرد پیش قاضی بروند . قاضی چه کسی بود ؟ «شریح قاضی» که بعدها در جریان کربلا منحرف شد . به محض اینکه شریح امیرمؤمنان را دید هول شد ، از جا بلند شد و با حالت خاصی گفت : أَلْسَلَامُ عَلَیْکَ یا امیر المؤمنین . حضرت جوابش دادند و به او تشر زدند . گفتند : چرا رعایت نکردی ؟ ما آمده ایم برای قضاوت . (چون قاضی وظیفه اش است که بین دو طرف دعوا تساوی را رعایت کند . حتی در کلام . حتی در شروع سخن حق ندارد بگوید شما چیزی نگو ، شما حرف بزن . این حق را ندارد . باید بگوید هرکس می خواهد حرف بزند یا بگوید یکی از شما حرف بزند .) گفت : بفرمایید . حضرت فرمودند که این زره مال من است و من در یکی از جنگها گم کرده ام و الان هم در دست ایشان دیده ام . شریح رو به مسیحی کرد و گفت : شما چه می گویی ؟ گفت : نه ، امیرمؤمنان اشتباه می کند ، این زره شبیه آن زره است و زره ایشان نیست . قاضی رو به حضرت کرد و گفت : یا علی ! شما بینه دارید ؟ حضرت گفتند : نه ، من بینه ندارم . قاضی گفت : من حکم می کنم که زره مال مسیحی است . (چون « اصل ید » حکم می کند که اگر مدعی بینه ای نداشت آنکه مال در دستش است ، صاحب مال است .) حضرت تبسمی کرده و ذوالفقار را از زیر عبا نشان شریح دادند . لباسشان را کنار زده و گفتند : اگر غیر از این حکم می کردی با این شمشیر کج ، راستت می کردم ! بعد که می خواستند بیرون بروند ، این مسیحی گفت : یا علی ! صبر کنید ، جانم به فدایتان ، این زره مال شماست . و بعد شهادتین گفت و اسلام آورد . این رعایت حقوق اقلیت ها . در کجا نظیرش را داریم !؟

شاید شما بگویید خوب حالا اینها استثنایی بوده است ! حضرت علی بوده اند ، بقیه چه ؟ این قدر سیره نبوی و اصحاب راستین پیغمبر در جامعه اسلامی اثر گذاشت که حتی بعد از این هم که جامعه اسلامی منحرف شد ، منحرفان هم مجبور بودند در خیلی از جاها رعایت کنند . چون فرهنگ جامعه شده بود . به عنوان نمونه : در زمان خلیفه ی اموی ، عُمر بن عبدالعزیز ، سپاه اسلام با یک حيله جنگی شهر سمرقند را که مسیحی نشین بود ، تسخیر کرد . ظاهراً حيله جنگی بر خلاف عقد و پیمان و قرارداد بود . یک حيله ای بود که مشروع نبود . شهر سمرقند به تسخیر سپاه اسلام درآمد . مسیحیان شهر سمرقند طومار شکایتی به خلیفه مسلمین نوشتند علیه ارتش مسلمین . مثلاً فرض کنید مردم عراق یک طوماری به دادگاه واشنگتن بنویسند علیه ارتش آمریکا ! چنین چیزی متصور هست ؟

خلیفه دادرسی را به «ابن حاضر بلخی» موکول کرد . گفت : شما قاضی این پرونده ، این موضوع را بررسی کن . ابن حاضر پس از بررسی ادله و براهین ، علیه ارتش اسلام حکم صادر کرد . گفت : باید ارتش اسلام شهر سمرقند را تخلیه کند ، خسارت را هم بدهد . فوراً سپاه

اسلام شهر سمرقند را تخلیه کرد . مسیحیان دنبالشان دویده و گفتند : چه کسی بهتر از شما ؟ برگردید ! همه شان اسلام آوردند . این دین به درد حالا می خورد. آقا از آن طرف دنیا بلند شده ، آمده اینجا ، دموکراسی برای ما هدیه آورده ! چه جوری؟ در فاصله سال 1990 تا سال 2000، یک میلیون و سیصد هزار کودک عراقی از گرسنگی تلف شدند به خاطر اینکه آقایان صدام را تحریم غذایی کرده اند ! اگر بجوایم آمار کسانی که با آب های آلوده شده و امراض دیگرکه به خاطر نبودن دارو تلف شده اند، را هم اضافه کنیم به چندین میلیون می رسد ! آن وقت به ما می گویند : دین شما مال 1400 سال پیش است و به درد حالا نمی خورد. فقط در حمله ی اخیر آمریکا به خاطر استفاده آمریکایی ها از سلاح هایی که دارای اورانیوم ضعیف شده است ، پانصد هزار نفر از مردم عراق به امراض لاعلاج کشنده مبتلا شدند که خوب آن سرطان است ! آقای بوش این تبسمش برداشته نشد که بگوید آقا ، پانصد هزار نفر زن و مرد و پیر و جوان در عراق تلف شدند. به خاطر این مُردن عکس العملی نشان نداد . فقط سگش که مُرد ، آقا افسردگی گرفتند، از آمدن به محل کارشان عاجز شدند و کاخ سفید هم یک اعلامیه ی عریض و طویلی داد و اعلام عزای عمومی کرد! آیا این حقوق بشر است؟ !!!

اسلام پیغمبرش هم با مردم دیگر مساوی است . اینقدر حضرت رعایت می کرد. نمی گفت من رهبرم ، غذا بیاورید تا من بخورم ، برایتان احکام بگویم. خودش می رفت کارگری میکرد و از دسترنج خودش زندگی اش را می چرخاند . زمانی که دختر پیغمبر اسلام، یک دانه انار می خواهد با اینکه خانواده حاکمند، اما امیرالمؤمنین می رود از دسترنج خودش تهیه می کند. نمی آید به کسی بگوید برای ما بیاورید. آقایان وساطت می کنند برای صدام که از حداقل مجازات خلاصش کنند. خودشان هم می دانند که چه جنایاتی کرده است.

یکی دیگر از قوانین اسلام، « تساوی انسانها »ست. می دانید در اسلام سرخ و سفید و سیاه و زرد و اینها معنا ندارد. نص صریح قرآن کریم: « **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** »¹ نص صریح قرآن دلالت بر این معنا دارد که همه انسانها در نژاد برابرند.

تا 15 سال پیش کشور آفریقای جنوبی و ردمیا که الان به عنوان زیمبابوه شناخته می شود زیرسلطه ی همین انگلیسی های مدعی دموکراسی بود . الان خیلی با ادعا می گویند ما مخالف نژادپرستی هستیم . ما اصلاً بانی مبارزه با نژادپرستی هستیم ! می گوئیم: در همین کشورها مردم بومی این سرزمین برای شما بیگاری می کردند و جرمشان هم این بود که سیاه پوستند! معادن طلا هم زیر پایشان بود ولی در فقر و فلاکت زندگی می کردند و سالها شما معادانشان را بردید با این امتیاز که رنگ پوستتان سفید است ! غیر از این است ؟

¹ - حجرات آیه 13

تا دو دهه پیش در همین کشور آمریکا، تحصیل برای سیاه پوستان ممنوع بود! من تصویر یک سیاه پوستی را در اوایل انقلاب در یکی از کتب درسی دیدم، سیاه پوست به جرم درخواست حقوق مساوی، زنده در آتش سوزانده شد! مردم هم ایستاده و تماشا می کردند. حالا آقایان می گویند: ما بانی مبارزه با نژادپرستی هستیم! در فیلم هایی هم که می سازند حتماً یک سیاه پوست را می گذارند رئیس پلیس! که ببینید ما چقدر طرفدار این نژادها هستیم! فرهنگ ما این طوری است! تازه حالا رسیده اید به آن حرفی که 1400 سال پیش پیغمبر اسلام گفته است. اسلام دین 1400 سال پیش نیست اتفاقاً اسلام دین همیشه است.

ده ها قاعده ی حقوقی دیگر هست که اسلام بنیانگذارش است. هنوز هم اگر کسی در مبانی حقوق نگاه کند، می بیند که اینها مبانی حقوقشان را مستقیم یا غیر مستقیم از اسلام گرفته اند و در واقع مدیون اسلامند. وارد بحث علمی بودن احکام اسلام و آیات قرآن می شویم. کتابی که 1400 سال پیش نازل شده است. یکی از عمده دلایلی که پیغمبر اسلام باید در شبه جزیره عربستان به دنیا بیاید، به اعتقاد من همین است. که اگر جای دیگری مثلاً یونان به دنیا می آمد، چون آنجا مهد علم و تمدن بود یک عده ای تشکیک می کردند می گفتند: سقراطی، بقراطی، افلاطونی، ارسطویی در آنجا مخفی بوده، حضرت رفته اینها را از او یاد گرفته و آمده به مردم گفته است. مشکل درست می شد. خداوند اراده کرد حضرت جایی به دنیا بیاید که از همه جای دنیا، بیشتر در جهل باشند. ارتباطی با تمدنهای مجاور نداشته باشند و کسی تردید نکند، والا اگر شما از نظر نسلی بررسی کنید، پیغمبر، عرب اصیل این منطقه هم نیستند. نیای رسول گرامی، ابراهیم است. حضرت ابراهیم (ع) اهل بین النهرین بودند. ساکنان بین النهرین که اصلاً عرب نبودند. با گسترش فتوحات اسلام، عراق و مصر و سوریه هم جزء فتوحات اسلام شد. سوریه جزء تصرفات روم بود. مردمش با کلمات رومی حرف می زدند. همین مردان آنجلس که می بینید، علامه می فرماید که: درست ترین گزینه ای که ما انتخاب می کنیم این است که غاری که اینها در آن رفتند و خوابیدند غاری در یکی از کوههای شهر اردن است. اینها جزء تصرفات روم بود که بعدها جز قلمرو اسلام شد و زبان عرب را انتخاب کردند. خیال کردند که اینها اصالتاً عرب هستند.

عربها دو فرقه بودند: 1- عرب عدنانی 2- عرب قحطانی. خارج از این عربی وجود نداشت و هر دو در شبه جزیره عربستان بودند. حضرت ابراهیم (ع) اصالتاً عرب نبود. ابراهیم (ع) در بابل با حاکم بابل، نمرود، درگیر شد و نمرود خواست حضرت را بکشد، در میان آتش انداخت. رسوا شد و بعد حضرت را مجبور به هجرت کرد. حضرت هم گوسفندان شان را برداشتند و به طرف فلسطین رفتند. بعد هم خداوند مأمورشان کرد، اسماعیل دو ساله را با هاجر به جایی که الان خانه کعبه است، ببرند و رها کنند. ایشان هم این کار را انجام داد. بعد اسماعیل همانجا ازدواج کرده و نسلش ماندند. پیغمبر هم از نسل اسماعیل است. این هم حکمت خداست که فردا کسی پیغمبر را به خودش نسبت ندهد! در زمان امام حسین (ع) ایرانی ها آمدند و شریک شدند. شهربانو همسر امام حسین (ع) شد و ائمه (ع) از نسل او به وجود آمدند. تا زمان امام عسکری (ع)، اروپایی ها هم شریک شدند!

نرجس خاتون اروپایی بود. این رهبر الهی مال همه است. حتی از نظر قرابت و خویشاوندی، همه می توانند بگویند ما با او خویشاوندیم، از خود ماست.

ولی خدا خواست این پیغمبر در این سرزمین به دنیا بیاید، برای چه؟ برای اینکه فردا کسی نتواند بگوید: شاید یک عالمی بوده، دانشمندی، فیلسوفی بوده که به او یاد می داده است. آن وقت اینکه یک شخصی که در عمرش هیچ کتابی نخوانده، هیچ قلمی به دست نگرفته، خطی ننوشته این کتاب را بیاورد، خیلی جای تعجب است. البته ما معتقدیم پیغمبر در عالی ترین مراحل عالم با علم لدنی بودند، خواندن و نوشتن (این اندک بضاعت علم بشری)، این حداقل را داشتند، ایشان بالاترش را هم داشتند، سواد خواندن و نوشتن داشتند. قرآن هم نگفته: تو بلد نبودی بخوانی، می گوید: تو نمی خواندی و نمی نوشتی. حافظ هم خیانت نکرده است، گفته است:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد¹

خدا خواست این پیغمبر بیاید و امروز ببینید چقدر انسانهای اندیشمند شیفته ی قرآن شده و بسیاری اسلام آورده اند به خاطر اینکه می بینند که چطور یک پیغمبر درس نخوانده، در آن سرزمین این حرفها را زده است! و ایمان می آورند.

« وَ تَرِي الْجِبَالَ تُحْسِبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ »²
« کوهها رومی بینی فکر می کنی ایستاده اند، در حالی که مثل ابرها حرکت می کنند. » زمانی که این آیه خوانده می شد، عربها می خندیدند! و می گفتند: کوه که حرکت ندارد، اتفاقاً اگر بخواهند کسی را به ثبات قدم و ایستایی تشبیه کنند هیچ چیز مثل کوه نیست، می گویند: مثل کوه محکم ایستاده است. موضوع به این واضحی شما می گویند: کوهها مثل ابر دارند می روند؟!!

آن روز چه کسی می دانست که زمین در هر ثانیه بیش از 30 کیلومتر سرعت دارد! آن هم نه یک حرکت، چندین حرکت! ابرها حرکت وضعی دارند، در داخل خودشان مرتباً شکلشان عوض می شود بخصوص ابرهای باران زا تغییر شکل بیشتری دارند. حرکت انتقالی هم دارند. خوب اگر قرآن کتابی بود که می خواست نظر مردم را جلب کند باید طبق ذائقه ی آنان حرف بزند. هیچ کس زیر بار این آیات نمی رفت. درست قرآن موقعی نازل شد که نظریات بطلمیوس میگفت: «زمین مرکز جهان و ثابت است و همه ستاره ها و سیارات در حال گردش به دور زمین هستند و زمین هیچ حرکتی ندارد.» چند صد سال از نظر بطلمیوس گذشته بود، چند صد سال بعد از اسلام هم این نظریه در جهان حاکم بود، ولی قرآن می آید و بر خلاف آن حرف می زند. می گوید: اتفاقاً اینجوری نیست. «تَحْسِبُهَا» یعنی: به اشتباه خیال می کنی اینطوری است.

پایان ساعت اول _ جلسه پنجم

¹ - حافظ انتشارات رواق اندیشه ص 161 با مطلع « ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس
دل رمیده ما را انیس و مونس شد»

² - نمل آیه 88

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اگر ما با دقت در تاریخ فرهنگ خودمان و فرهنگ غربی ها و ملل مجاور نگاه کنیم کم کم، به صورت قطعی و یقین به این باور می رسیم که هر چه تمدن و هر چه دانش و فن آوری هست در نهایت سر نخایش به دین می رسد. همان حرفی که مرحوم علامه طباطبایی در مورد تفسیر آیه دوم از سوره کهف فرمودند: بذر هر چه تمدن هست را انبیا پاشیدند. بسیاری از محققان غربی خصوصاً در مورد تقدم مسلمانان در دانش و فنون، و این که مسلمین بنیان گذار علوم بودند اعترافات تکان دهنده ای دارند.

امروز هواپیماهای عجیبی طراحی می شود با سرعتهای فوق العاده بالا و امکانات بالا، آیا شما اسم هیچ کدام از سازنده هایشان را می دانید؟ اما آن آقای که اولین هواپیمای لرزان را ساخت و در هوا یک دقیقه پرواز کرد را همه می دانند چون بنیان گذار او بوده است. شما آن تلفن اولیه را با تلفنهای امروز مقایسه کنید، چه قدر تفاوت دارد! همه اسم اولی را می دانند ولی اسم سازندگان امروزی را نمی دانند، چون کار او مهمتر است و او بنیان گذار و شروع کننده بوده است. آن کسی که علمی را بنا نهاد حق تقدم دارد، در واقع امتیاز آن علم به اسم او ثبت خواهد شد. آقای لیکریک (از محققان غربی) در اثر خودش نام 300 کتاب را عنوان می کند، بعد می گوید که این کتابها بنیان تمدن غربی هستند. غربیها از این کتابها بهره برده اند و به جایی رسیده اند. خود اندیشمندان غربی مثل گستاو لوبون و امثال او معتقد هستند و باور دارند که دانشمندان اروپا در علوم مختلف 600 سال شاگردان ابن سیناها و ابن رشدها بودند. آقای گستاو لوبون فرانسوی یک کتابی دارد به نام «تاریخ تمدن اسلام و غرب»، در این کتاب حرفهای بسیاری زده و اعترافات جالبی کرده است. وی می گوید که اگر دانش مسلمانان نبود قرنهای رنسانس به عقب می افتاد (و من می گویم که اگر کاملاً منصفانه گفته بود هیچ گاه رنسانسی محقق نمی شد. اگر ما دقیق پی جویی کنیم به این مطلب خواهیم رسید.) از این سنخ کتابها در یکی دو قرن اخیر زیاد نوشته شده است. اخیراً یک نویسنده (خانم آلمانی)، کتاب «فرهنگ اسلام در اروپا» را نوشته است (دو جلد هست) که در این کتاب در تمام رشته های علوم، مدارکی را ارائه کرده که بنیان گذار اصلی این علوم مسلمین بوده اند، تازه خیلی از مسائل را ایشان به آن پرداخته و از آنها غفلت کرده است. حتی سبکهای ادبی که اروپاییان مدعی هستند که این سبکها را ما بنیان گذاری کردیم، ایشان می آید بنیان گذار آن سبک را اسم می برد و می گوید یک شخص انگلیسی است که اروپاییان ادعا می کنند که او این سبک را بنیان گذاری کرده است بعد می آید با همان شیوه و به همان سبک غزلیاتی را از یکی از شعرای اسلامی می آورد که چند قرن قبل از او این اشعار را سروده است، بعد می گوید که او از این یاد گرفته است. می بینید که حتی در ادبیات هم مسلمانان نو آور بوده اند. حتی در موسیقی که اسلام با آن برخورد خیلی خوبی هم نکرده است. این خانم می گویند که حتی در موسیقی هم ما مدیون مسلمین هستیم. یک انصاف عجیبی هم در نوشته های ایشان به چشم می خورد و آن این است که خیلی به این غربی ها انتقاد می کند و می گوید: شما مردمی هستید

تظاهر کار و فریب کار، به جای اینکه بی‌آیید سپاسگزاری کنید و بگویید که ما مدیون اسلام هستیم، برای این که سیطره خودتان را بر دنیا حفظ کنید حتی به خود عالم اسلام تفهیم و تلقین کردید که شما هیچ چیز نیستید و از خودتان چیزی ندارید. این خانم می‌گوید شما در صحبت‌هایتان به مسلمانان اینها را نسبت می‌دهید که شما فقط می‌توانید ته مانده‌های ما را بخورید و دور ریخته‌های ما را جمع کنید. بعد می‌گوید شما یادتان رفته است که قرن‌ها مثل خفاشان، چشمتان را بر این تمدن سحر انگیز که از مشرق اسلامی مانند خورشید طلوع کرده بود، بسته بودید تا این که این تمدن مسحورتان کرد و غرق در نعمت‌ها و انوار و برکاتش شدید. امروز که به نوایی رسیده اید، این حرفها را می‌زنید؟!

وقتی بگویید ساعت را چه کسی ساخت؟ می‌گویند غربی‌ها ساختند. نویسنده کتاب اسلام از دیدگاه ژولابوم می‌گوید من در سفارت آمریکا نشسته بودم، یک روزنامه آمریکایی می‌خواندم (این ماجرا مربوط به قبل از انقلاب است) در روزنامه نوشته بود اولین ساعت در 950 سال پیش توسط یک راهب مسیحی ساخته شد. بعد (از آن جایی که دروغگو فراموش کار است) در ادامه نوشته بود که البته این ساعت از ساعتهای قبل از آن خیلی بهتر کار می‌کرد! سازنده ساعت مسلمانان بودند. ما را مسلمانان این جوری تقسیم کرده اند. بعد ساعت را برای فرانسوی‌ها فرستادند. آنها نتوانستند بفهمند که این چه چیزی هست و چه کاری انجام می‌دهد؟ کسبه و پیشه‌وران ساعت را شکستند و گفتند که جنها باعث می‌شوند که ساعتی یکبار زنگ بزند. کسی که پیدا نیست پس کار اجنه هست، اینها زندگی ما را به هم خواهند ریخت.

وقتی می‌پرسید که بال را چه کسی ساخت؟ نام آن آقای آلمانی را می‌برند. در زندگینامه «عباس ابن فرناس» آمده است که 1200 سال پیش این مرد، چندین سال زحمت کشید و بالهای ثابت امروز که به آن کایت گفته می‌شود را ایشان ساخت. یک بار هم آسیب دید و در دفعه دوم از برج وسط شهر اشپیلیه که در اسپانیای کنونی هست، ساعتها بر فراز شهر پرواز کرد و مردم دیدند. حتی در تاریخ هم هست که بعضی از سلاطین عباسی که قوت قلبی داشتند در مسافرت‌هایشان از همین کایت استفاده می‌کردند، یعنی پرواز هوایی می‌کردند. توجه کنید ببینید که چه قدر دست دشمن در مخفی کردن این چیزها قوی بوده است که وقتی اینها را به خود مامی‌گویند تعجب می‌کنیم. من به آقای گفتم سازنده ساعت مسلمین بودند هر چه قسم خوردم باور نکرد. شما کتاب «دانش مسلمین» را اگر بخوانید در آنجا اعترافهای آنها آمده است، با این که آنها خیلی مواظب هستند که این حرفها را نزنند و اگر کسی زد نگذارند که آثارش منتشر بشود و نگذارند که به گوش جهان سوم برسد. همین خانم «زیگرید هونکه» در بخش پزشکی یک عجائبی را نقل می‌کند و یک اسناد معتبری دارد. مثلاً اگر شما از یک پزشک بپرسید که داروی بیهوشی را چه کسی اختراع کرد، فوراً می‌گوید غربیها، ما که اصلاً بیهوشی بلد نبودیم. در زمان ابن سینا یک نوع موادی که شبیه مواد مخدر بود را از بعضی از گیاهان تهیه می‌کردند، بعد آن را دست‌کاری می‌کردند بعد یک ماده اسفنجی را به این آغشته می‌کردند و خشکش می‌کردند. هر وقت می‌خواستند مثلاً پای شخصی را قطع کنند و یک عمل جراحی روی او انجام دهند، اینها را مخلوط می‌کردند و در دماغ شخص می‌

گذاشتند. چون مخاطبهای دماغ جذب فوق العاده ای دارد، به سرعت این مواد جذب می‌شد و عمل می‌کرد و شخص در خواب عمیق و بیهوشی سنگین فرو می‌رفت بعد عمل جراحی روی او صورت می‌گرفت. بعداً این روش به اروپا راه پیدا کرد. در مورد ایران و کشورهای اسلامی کنونی، قبل از این که اسلام بیاید کدام از این کشورها چیزی داشتند؟ چند تا ابن سینا بود؟ ما از دانشمندان اسلامی سؤال می‌کنیم، که شما این دانش را از کجا آوردید؟ آقای خوارزمی شما الفبای دانش رایانه را از کجا آوردی؟ آقای ابن سینا! این همه معارف و دانش را از کجا آوردی؟ که هنوز هم بعد از 1000 سال دست اروپا به کتاب ادویه تو دراز هست و از گیاهان دارویی که تو شناسایی کردی و آثارشان را گفتی، استفاده می‌کنند. در مورد بیماری ایدز شما می‌دانید که داروها و علم جدید نتوانست کاری بکند ولی یک داروی گیاهی را ایرانی‌ها ساخته‌اند که تأثیرش بیشتر است. وقتی از ابن سینا بپرسی که تو اینها را از کجا آوردی؟ می‌گوید از نماز و از اسلام. معروف هم هست که ابن سینا هر وقت در کارش به مشکلی بر می‌خورد به نماز متوسل می‌شد به خاطر این آیه قرآن که می‌گوید: «**وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ**»¹؛ به نماز و روزه متوسل شوید. تا مشکل علمی پیدا می‌کرد می‌ایستاد به نماز و مشککش حل می‌شد. برای این که حرف ابن سینا را تأیید کنیم این حرف را می‌زنیم، بهترین دلیل برای این که او درست می‌گوید این است که قبل از اسلام هیچ پیشرفتی نبود. نه در ایران و نه در کشورهای مجاور که بعداً اسلام آمد، قبل از اسلام یک محقق و یک دانشمند وجود نداشته است. یک ریاضیدان هم نبوده است. اصلاً ادبیاتی نبوده است. در عربستان استثنائاً به اراده الهی، چون معجزه پیغمبر گرامی اسلام قرار بود در سخن گفتن باشد، خدا اراده اش بر این محقق شد که مردم زبان دانان و سخن شناسان خوبی باشند. وگرنه در کشور ما ایران، تا قبل از اسلام یک کتاب نبوده است، یک بیت شعر هم کسی نسروده بود. هیچ مطلب ادبی، هیچ دانشمندی که ما به دنیا بگوییم که این هم دانشمند ما قبل از اسلام است، نبود. ما فقط یک بوذرجمهر داریم که این هم وزیر بوده و گاهی وقتها با انوشیروان شطرنج بازی می‌کرده است، چهار تا کلمه حکمت آمیز هم گفته است. گردن کلفتشان همین هست. چه طور شد که تا اسلام آمد این همه عجائب آمد؟ این همه کتابها نوشته شد؟ این همه دانشها در رشته‌های مختلف هندسه، ریاضیات به وجود آمد؟ اینها همه از برکات دین بود. پس ما به غربی‌ها می‌گوییم شما با دو واسطه بدهکار دین هستید. آمدید علم را از کسانی گرفتید که آنها خودشان گفتند که ما شاگردان دین بودیم. پس شما ریزه خوار سفره دین هستید. چرا شمشیر می‌کشید به طرف اسلام؟ بخواهید و نخواهید قهراً به طرف دین خواهید رفت. این وعده الهی است. «**هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**»² این وعده خداست آخرش دین خدا غالب می‌شود.

¹ - بقره آیه 45

² - توبه آیه 33

هر کاری که بکنید آخرش به این جا خواهید رسید که تنها راهتان این است، که سراغ دین خدا بیایید. نمونه های بارزش امروز مشخص هست. این قوانین و قواعدی که در اصول مسلم فقه ما بوده اروپاییها مجبور شده اند که یکی یکی در قوانین و قاعده هایشان وارد کنند. مطمئن باشید یک روز می رسد که به حجابش هم می رسند. الآن زورمداران غربی دارند داد می زنند که اگر همین طور پیش برود در بیست سال آینده اکثریت جمعیت اروپا، مسلمان خواهند بود. این همان حرکت قهری هست.

در اینجا دو جور بحث می توان کرد: 1- علم را ترازو کنیم، قرآن را با آن بسنجیم 2 - قرآن را ترازو کنیم، علم را با آن بسنجیم، کدامیک از این دو درست هست؟ مسلماً دومی. چون قرآن معیار هست. ما نمی توانیم یک فرضیه علمی را مبنا قرار دهیم، مثلاً سالها مطرح بود که انسان از نسل میمون هست¹، هرگز هم ثابت نشد، در سال 1986 رسماً هم ابطال شد. هیچگاه این حرف از فرضیه بودن خارج نشد و به اصل علمی مبدل نشد. هیچ کس هم نتوانست آن را ثابت کند. حلقه های مفقوده این فرضیه باطل را هیچ کس نتوانست تا زمان ابطالش باز کند. یک عده ای می خواستند به این فرضیه باطل استناد کنند و قرآن را تأویل بر آن کنند. بعضی از نویسندگان قبل از انقلاب سعی می کردند که بگویند قرآن هم تا حدی این نظریه را تأیید کرده است. این همه آیات در مورد خلقت آدم داریم، شما اینها را چطوری تأویل کردید؟ ما هرگز نباید قرآن را با ترازوی علم بسنجیم. این غلط است این نفی شده است. باید قرآن را معیار قرار بدهیم و علم را با آن بسنجیم.

یک زمانی مردم شبه جزیره عربستان زبان عربی را خیلی خوب می دانستند، هنگامی که قرآن خوانده می شد «**و لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**»² سخن شناسان عربی گریبان پاره می کردند و می گفتند که این چه سخنی هست! چه قدر زیباست؟! فریاد می زدند و گریه می کردند و همان لحظه اسلام می آوردند. فقط خدا می تواند این جوری حرف بزند. آیا من هم اینطوری می فهمم؟ ما فقط می توانیم یک ترجمه ساده را بفهمیم ولی نمی توانیم بفهمیم که چه صنایعی در آن بکار رفته است. بعضی از مفسران گفته اند دهها حسن در این کلام وجود دارد که در کلمات مشابه آن نیست. 200 سال یا 100 سال عربها مشغول بودند که یک جمله کوتاهی را پیدا کنند با این ویژگیها ولی نتوانستند پیدا کنند. وقتی که قرآن نازل شد گفتند: عجب! چرا این کلمات زیبا به عقل ما نرسید؟!

خوب در این زمان انسانها چه طور معجزه قرآن را بفهمند؟ هر عصری قرآن خود را یک جوری نشان می دهد. عصر ما، عصر درخشش علم تجربی هست. ما باید از عجائب قرآن استفاده کنیم. واقعاً جای تأسف هست که بعضی ها می گویند بحث علمی نکن. به طور مثال اگر یک دانشجوی علوم قرآنی بگوید که من می خواهم عنوان رساله ام، اعجاز علمی قرآن باشد،

¹ - نظریه داروین

² - بقره آیه 179

به او می‌گویند این هم موضوع هست که تو انتخاب کردی؟ خیلی‌ها آن را نفی می‌کنند در حالیکه به نظر من اگر صد رساله بنویسند باز هم جا دارد. خیلی حرف در این زمینه وجود دارد. الآن در دنیای اسلام خیلی‌ها به اسلام روی آوردند به خاطر همین مسئله. عربستان سعودی در سال 76 یا 77، بهترین نخبگان دانشهای مختلف جهان را دعوت کرد و در شهر جدّه عربستان یک کنفرانس گذاشت و موضوع کنفرانس هم اعجاز علمی قرآن بود. جالب این جاست که اکثریت قاطع دانشمندان، غیر مسلمان بودند. دانشمندان نامی آمریکا، اساتید بزرگ، کسانی که 200 تا 300 تا از مقاله‌هایشان منتشر شده، دهها کتاب علمی نوشتند، مدالهای علمی جهانی را گرفتند، نخبگان برتر، اینها را دعوت کرده بودند. خیلی از اینها منکر بودند. تا زمانی که در این کنفرانس آمدند اصلاً منکر این حرفها بودند و باورشان نبود. حتی یکی از آنها به شدت انکار می‌کرد. قرآن‌های ترجمه شده به زبانهای مختلف را به اینها دادند. مثلاً به هر دانشمندی، آیاتی دادند که این آیات مربوط به رشته آنها می‌شد، بعد آنها گفتند: نظراتتان را بدهید. اینقدر نظراتشان جالب هست که واقعاً باعث شگفتی انسان می‌شود. یکی از این نظریات از آقای آرمسترانگ، دانشمند اخترشناس سازمان فضایی ناسا می‌باشد که الان هم در قید حیات هست. ایشان درباره نظریات قرآن در رابطه با شکل فضا می‌گویند ما به حقیقت هر کدام از این نظریات که رسیدیم، دیدیم قرآن دقیق همان را گفته است. می‌گویند هیچ‌گاه قرآن با دانش اخترشناسی به تعارض نرسیده است. هنوز چند تا فرضیه خیلی مهم هست که اینها به دلیل عظمت فضا نتوانستند آنها را باز کنند. ایشان یک پیشنهادی می‌کند، می‌گویند تا حالا هر چه که در قرآن آمده، درست بوده است بیایید به قرآن اعتماد کنیم و بگوییم که اینها اصل علمی هست. اگر گفتند چرا؟ بگوییم چون قرآن گفته است این آقا مسیحی هم هست.

آقای اینشتین فیزیکدان بود ولی در مورد مسائل مربوط به آسمان هم تخصصی داشته است (در اخترشناسی). او یک نظریه ای دارد که می‌گوید: تمام اجرام آسمانی دارای وضعیت ثابت هستند، درست است حرکت در خود آسمان هست ولی اندازه آسمان ثابت هست. این که آسمان در حال باز شدن یا جمع شدن یا ثابت هست در بین اخترشناسان اختلاف بود. آقای اینشتین نظریه داد که به نظر من آسمان ثابت هست. سالها، حدود بیست، سی سال این نظریه مورد نقض و ابرام بود تا این که اخترشناسی به نام هابل اثبات کرد که جهان در حال باز شدن هست. از همین نظریه آقای موریس بوکای در کتاب معروفش به اسم شکوهمندترین دستاورد دانش بشری یاد می‌کند که معروف هست به نظریه بیگ بنگ¹. یعنی انفجار بزرگ. آقای هابل آمد مستند به مشاهدات عینی اخترشناسان، اثبات کرد که آسمان ابتدا جمع بوده و متمرکز بوده بعد ناگهان به حالت انفجار شروع شده به باز شدن و همین طور در حال باز شدن هست. حتی دانشمندان اخترشناس برای اجرام مختلف آسمانی سرعتهای مختلف تعیین کردند که با چه سرعتی دارند از مرکز انفجار دور می‌شوند.

¹ - Big Bang

ایشان مرتب در آن بیانش تشبیه می کند به یک چانه خمیری که بازش می کنند و می گوید آسمان در حال باز شدن است. حالا ببینید که قرآن چه می گوید: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَ فَلَا يُؤْمِنُونَ»¹؛ کافران ندیدند که آسمانها و زمین بسته و منجمد بود، بازش کردیم؟ این برای ابتدای حرکت هست.

یک آیه هم داریم که دلالت می کند بر این که این حرکت هنوز هم ادامه دارد، چون این نظریه دو قسمت دارد یکی شروعش یکی هم ادامه اش. شروعش این آیه ای که خوانده شد، بود و ادامه اش این آیه هست «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»²؛ ما آسمانها را باقدرتیمان آفریدیم و هنوز هم داریم آن را توسعه می دهیم. آقای موریس بوکای می گوید این جا اسم فاعل آورده است به این دلیل که اگر فعل ماضی می آورد برای زمان گذشته بود، اسم فاعل برای هر سه زمان هست و اشاره لطیفی دارد به این که این بوده و هست و خواهد بود. چه طور می شود با این کتاب مقابله کرد؟! آیا اوستا می تواند به جنگ این کتاب برود؟!

یکی دیگر از حرفهایی که بین اخترشناسان خیلی مورد بحث بود این بود که ابتدا آسمانها چه شکلی بودند؟ اول این کرات و آسمانها به چه شکلی بودند که بعد به این شکلی در آمدند؟ نظرات، مختلف بود. یکی از این نظرات این بوده که، اینها به شکل توده های گازی بودند بعد به صورت کرات و سیارات در آمدند. در سال 2003 یا 2002 بود که مشخص شد. قبل از سال 2002 یا 2003 یکی از اخترشناسان غیر مسلمان معروف، می گوید: به اعتقاد من درستترین و بهترین نظریه، همان حرفی هست که قرآن زده است. آسمان ابتدا گاز بوده «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ»³؛ سپس به آسمان پرداخت در حالی که هنوز گاز بود. دخان به معنی دود نیست دخان به معنای گاز هست. حضرت آیت الله مصباح در یکی آثارشان در قبل از انقلاب (قبل از اثبات این نظریه) با تحقیق لغوی می گویند: دخان به معنای گاز هست و دود را به این دلیل دخان می گویند که حالت گازی دارد.

در سال 2002 یا 2003 تلسکوپ هابل آخرین تصویر موفقیت آمیزی که به زمین ارسال کرده بود، این بود که چند تا کهکشان را در فاصله بین 12 و 13 میلیارد سال نوری رصد کرد، عکس برداری کرد در حالی که اینها به شکل گاز بودند، عین ابرهای «کومولوس». وقتی می گویند یک تلسکوپ یک کهکشانی را در فاصله 12 میلیارد سال نوری رصد کرده است به این معنی است که این نوری که الان دارد به این تلسکوپ می رسد، وضعیت دوازده میلیارد سال پیش آن کهکشان را نشان می دهد چون این نور دوازده میلیارد سال در راه بوده است. یک وقتی شهید پاکنژاد کلاس قرآن داشت و من هم شرکت می کردم.

³ - انبیاء 30

² - ذاریات آیه 47

³ - فصلت آیه 11

از ایشان سؤال کردم، دانشمندان می گویند خورشید ثابت هست ولی در قرآن آمده «**وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ**»¹: خورشید سیر می کند به سوی محل استقرارش، این دو تا با هم تناقض دارند، چطور با هم جور می آید؟ ایشان یک جواب زیبایی دادند، گفتند: ثباتی که در علم نجوم گفته می شود به معنای ثبات مطلق نیست، ثبات نسبی است. یعنی خورشید نسبت به مجموعه اجرام منظومه شمسی ثابت هست و هیچ اختر شناسی نگفته که خورشید قطعاً ثابت هست و هیچ حرکتی ندارد. من اتفاقاً از یکی از اخترشناسان سؤال کردم گفت: خورشید چندین حرکت دارد و در یکی از حرکتهايش به اتفاق منظومه شمسی هر 225 میلیون سال یک بار یک مداری را در کهکشان راه شیری طی می کند. غیر از این هم حرکت دارد. یک روز تفسیر این آیه را از کتاب قلب قرآن شهید دستغیب در روایاتی دیدم، که امام می فرماید: مراد از این آیه این است که خورشید به طرف ستاره ای عظیمی به نام نِسْر حرکت می کند. یک جایی هست که قیامت بر پا می شود و «**إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ**»² در آن جا محقق می شود. تعیین نشده که کجاست؟ آیا به آن ستاره می رسد یا نه؟ ولی حرکت خورشید درست به طرف همان ستاره هست. یک بار در کنار دوستانی که انگلیسی ترمین می کردند نشسته بودیم، آنها داشتند یک کتاب علمی را ترجمه می کردند که این کتاب در مورد یک ستاره ای بود. (عربها برای این که بگویند یک چیزی در فضا خیلی بزرگ است آن را تشبیه می کنند به کرکس. کرکس از نظر جثه، بزرگترین پرنده هوایی هست. من یادم است در هنگام جنگ عراقیها وقتی می خواستند بگویند که هواپیماهای ما سالم برگشتند می گفتند: «عَادَ نُسُورُنَا»، کرکسهای ما سالم برگشتند به آشیانه هایشان. بعد دیدند که کرکس لاشخور است و زشت است که از این تعبیر استفاده کنند. ایرانیها خوش سلیقه تر بودند می گفتند عقاب های تیز پرواز، آنها هم عوض کردند و گفتند عقابهای ما. انگلیسیها می گویند هرکولیس یعنی غول افسانه ای. این که در روایت آمده ستاره نسر، به خاطر بزرگیش هست چون در فضاست.) دوستان داشتند در مورد یک ستاره ای می خواندند که قطرش 290 برابر خورشید هست. یعنی اگر خورشید یک سانتی متر قطر داشته باشد قطر این ستاره نزدیک به 3 متر هست. بعد آن کتاب آورده بود که تمام منظومه شمسی با فضاهاى اطرافش در مرکز این ستاره جای می گیرند. این قدر جرمش بزرگ هست! چیزی که خیلی من را به تعجب وا داشت، این بود که نوشته بود خورشید و تمام منظومه شمسی با سرعت 12 مایل در ثانیه، درست به طرف این ستاره پیش می روند. علم این را می گوید، روایات اهل بیت (مفسر قرآن) هم، همین مطلب را می گوید، قرآن هم همین را می گوید. هیچ اختلافی وجود ندارد. در کتابهای اختر شناسی آمده که در آخر عمر ستارگان یک حالت انفجاری رخ می دهد که در رصد خانه ها و تلسکوپها به شکل گل قرمز از دور دیده می شود، شما وقتی می بینید فکر می کنید که این گل هست.

1- یس آیه 38

2- تکویر آیه 1

اصلاً نمی توانید تشخیص بدهید. قرآن از حادثه روز قیامت یاد می کند: « **فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ** »¹ چه طور می شود این ها را حمل بر تصادف کرد؟ یک مرد مکتب نرفته امی که حتی قلم به دست نگرفته، این حرفهای عجیب و غریب را 1400 سال پیش گفته، و چرا ما از این سفره باز قرآن استفاده نکنیم؟ این قرآن یک سفره بازی است. همه می توانند از آن بهره ببرند از عوام مردم تا دانشمندان بنام، تا اولیای درجه یک خدا. قرآن برای همه انسانها مایه برکت هست.

مسئله هدهد که در آیه بیست و یکم از سوره نمل² مطرح شده است، مورد دیگری در این زمینه است. که در آنجا حضرت سلیمان می پرسند که هدهد کجاست؟ بعد تهدید کرد که اگر غیبتش موجه نباشد به سختی عقوبتش خواهد کرد یا ذبحش می کند. ظاهراً از امام صادق این طور سؤال می شود که سلیمان چرا این قدر با غلظت و تندی برخورد کرد؟ مگر هدهد چه کاره بوده است؟ امام اشاره کردند که این هدهد دیده بان بوده، (در روایتی از امام صادق (ع) در اصول کافی به آن اشاره شده است) امام می گویند: که هدهد آب را زیر زمین می دید اما سلیمان نمی دید. شاید خدا با این کار می خواست که مانع غرور سلیمان شود. به یکی گفتند فلانی آن قدر کرامت دارد که روی آب راه می رود. گفت: این پرستوها هم روی آب راه می روند. پشه هم روی آب می ایستد. گفتند فلانی این قدر کرامت دارد که با یک چشم به هم زدنی از مشرق به مغرب می رود. گفت شیطان هم می رود. خدا همیشه یک رقیبهایی گذاشته که تا آدم می خواهد مغرور شود می گوید: صبر کن تو از این کمتر هستی. سلیمان هم اگر باشی هدهد یک چیزی می داند که تو نمی دانی. جالب این جاست که خود هدهد هم می گوید: « **أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ** »³؛ ای سلیمان من یک چیزی می دانم که تو نمی دانی! سلیمان یک کم ناراحت شد چون وقتی هدهد این را گفت، سلیمان مستقیماً نگفت که تو راست می گویی: « **قَالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ** »⁴؛ گفت بررسی می کنیم (یعنی به تو اعتماد ندارم.) امام فرمودند که سلیمان آب را زیر زمین نمی دید ولی هدهد می دید. ابوحنیفه آن جا نشسته بود می خواست یک طعنی به امام بزند گفت: یا بن رسول الله این چه حرفی هست که شما می زنید ما دیدیم که هدهد در دام صیادان شکار شده، دام را زیر مشتی خاک ندیده آن وقت آب را در اعماق زمین می دیده است؟ امام چه جوری ثابت کند؟! راه اثبات وجود ندارد. امام فقط یک جواب کلامی به او دادند گفتند: ای ابوحنیفه مگر نشنیده ای که « **إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ أَعَشَى الْبَصَرَ** »؛ اجل که رسید چشم نمی بیند.

یک بار در جمع دوستان نشسته بودیم صحبت از عجائب خلقت و تیزبینی شد. یکی از دوستان گفت: تیزبین ترین موجود زنده کدام حیوان هست؟ من هم در جواب گفتم: عقاب است. یکی از آقایانی که تازه از راه رسیده بود و جوان بسیار متدینی هم بود، گفت: نه

1- رحمن آیه 37

2- نمل آیه 21 « **لَاعَذَّبْنَاهُ عَذَابًا شَدِيدًا...** »

3- نمل آیه 22

4- نمل آیه 27

عقاب نیست. گفتم: چه حیوانی هست؟ گفت: هدهد. من فوراً به ذهنم رسید که او از روی روایت امام صادق، می گوید هدهد. گفتم: شما روایت امام صادق و ابوحنیفه را می گویی؟ به خاطر آن می گویی؟ گفت: نه من اصلاً آن را ندیدم، بعد فهمیدم که ایشان اصلاً این روایت را نشنیده است. پرسیدم که تو از کجا این حرف را می زنی؟ گفت: من این را از دانستنی های علمی دیدم. از او خواستم که توضیح بدهد. گفت: در مقاله علمی نوشته بود که دید عادی هدهد چهل و پنج کیلومتر است. (دید چشم سالم انسان که هیچ مشکلی نداشته باشد صد متر هست، در آموزشهای نظامی هست که شما تا صد متری طرف را می شناسی تا دویست متری لباسش را، سی صد متری این شکلی و ... یعنی این که هدهد اگر بالای شهر اردکان و میبد پرواز کند مردم را در یزد عادی می بیند. یک چیزی گفت که من بسیار تعجب زده شدم! با توجه به این که ایشان این حدیث را ندیده بود، گفت: در آن مقاله آمده بود که هدهد زیر زمین و ورای کوه و تپه را مانند شیشه می بیند. چه طور می شود که این دین را معارض با علم قلمداد کرد؟ می گویند که امروز نمی شود این دین را در دنیا اجرا کرد چرا؟ آقای موریس بوکای می گوید نا امید نباشید من با استناد به قرآن به شما می گویم که به تمام آسمان می توانید دست پیدا کنید اما نه با سفینه، راه دیگری را بگردید پیدا کنید. بعد به این آیه سوره الرحمن استناد می کند. « **يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتِطْعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنَ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ** »¹ قرآن خیلی کتاب عجیبی هست. امیر المؤمنین (ع) فرمودند: غرائب این کتاب هیچ وقت تمام نمی شود. به این دلیل که از علم بی پایان الهی سرچشمه گرفته است و علم بی پایان، پایانی ندارد.

پایان ساعت دوم - جلسه پنجم

وصلی الله علی نبینا محمد و آل محمد

¹ - الرحمن آیه 33